پژوهش‌نامه حکمت و فلسفه اسلامی
س۱۲، ش۲۴، بهار و تابستان ۱۴۰۴
صفحات ۶۵ تا ۸۲

Bi-quarterly Journal of Hikmat & Islamic Philosophy
Vol.12, No.24, Spring & Summer 2025

کاربست مبانی فلسفه اجتماعی فارابی در سیاست‌گذاری فرهنگی

طیبه دهقان پورفراشاه[۱] و محمدمهدی گرجیان عربی[۲]

چکیده

فلسفه سیاسی ابونصر فارابی، به‌دلیل پیوند نظام‌مند میان متافیزیک، معرفت، اخلاق و سیاست و تشکیل مدینه فاضله الهی، ظرفیت قابل‌توجهی برای بازاندیشی در مبانی هنجاری سیاست‌گذاری فرهنگی دارد. مسئله اصلی پژوهش حاضر دستیابی و بازسازی مفاهیم بنیادین فلسفه مدنی فارابی برای تبیین اهداف و اصول سیاست‌گذاری فرهنگی معاصر است، بی‌آنکه تفاوت‌های تاریخی و نظری میان فلسفه قرون میانه و دانش سیاست‌گذاری عمومی نادیده گرفته شوند. پژوهش حاضر با هدف توصیفی ـ تحلیلی بر پایه روش کتابخانه‌ای، آثار فارابی را بررسی و چهار مبنای اصلی شامل غایت‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی را بررسی می‌کند. یافته مقاله حاکی از آن است که این مبانی می‌توانند چهارچوبی هنجاری برای اهداف و پیامدهای سیاست فرهنگی فراهم آورند؛ چهارچوبی که فرهنگ را از سطح تولید و مصرف محصولات فرهنگی فراتر برده، آن را با رشد توانایی‌های انسانی و کیفیت زندگی اجتماعی بر پایه آموزه‌های وحیانی مرتبط می‌سازد. همچنین اهمیت ارائه فلسفه فارابی برای سیاست‌گذاری فرهنگی معاصر بیش از آنکه در ارائه الگویی اجرایی باشد، در فراهم‌کردن مبنایی فلسفی برای نقد خوانش متداول غایات سیاست، ارزیابی ارزش‌های فرهنگی و تبیین رابطه میان فضیلت الهی، معرفت و خیر عمومی قرار دارد.

واژگان کلیدی: فارابی، فلسفه اجتماعی، سیاست‌گذاری فرهنگی، سعادت، عقلانیت، فضیلت، علم انسانی.

---

۱. استادیار گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی تهران/ نویسنده مسئول (t.dehghanpoor@atu.ac.ir).
۲. استادتمام گروه فلسفه و کلام دانشگاه باقرالعلوم (mm.gorjian@yahoo.com).

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگی ازجمله حوزه‌های سیاست عمومی است که تصمیم‌های آن مستقیماً با ارزش‌ها، هویت‌ها، حافظه تاریخی، نظام‌های معنایی و شیوه‌های زندگی ارتباط دارد. سیاست‌گذار فرهنگی نه‌تنها درباره تخصیص منابع، حمایت از هنر، حفظ میراث یا تنظیم فعالیت‌های رسانه‌ای تصمیم می‌گیرد، بلکه به‌طور ضمنی درباره این موضوع نیز داوری می‌کند که چه نوع فرهنگ و چه کیفیتی از زندگی اجتماعی شایسته حمایت عمومی است؛ بنابراین سیاست فرهنگی فعالیتی صرفاً اجرایی و فنی نیست، بلکه واجد ابعاد اخلاقی، معرفتی و فلسفی است.

یکی از مسائل اساسی در سیاست‌گذاری فرهنگی توجه به آموزه‌های متافیزیکی و الهیاتی، تعیین غایت حقیقی و سعادت مدارانه مداخله عمومی در عرصه فرهنگ است؛ اینکه هدف اصلی سیاست فرهنگی افزایش تولیدات هنری و فرهنگی است؟ آیا باید بر حفظ هویت تاریخی، تقویت انسجام اجتماعی یا گسترش صنایع فرهنگی تمرکز کند؟ یا آنکه باید رشد توانایی‌های انسانی، شناخت ابعاد وجودی انسان و ابعاد الهیاتی انسان، ارتقای قدرت داوری و فراهم‌کردن شرایط مشارکت معنادار در زندگی فرهنگی را نیز در شمار اهداف اصلی خود قرار دهد؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم برخورداری از چهارچوبی نظری است که نسبت فرهنگ را با انسان، جامعه و خیر عمومی توضیح دهد.

در سنّت فلسفه سیاسی اسلامی، اندیشه ابونصر فارابی از جایگاهی ممتاز برخوردار است. فارابی با بهره‌گیری خلاقانه از میراث افلاطونی و ارسطویی و بازاندیشی در نسبت میان فلسفه، دین و سیاست، نظریه‌ای درباره جامعه سیاسی ارائه می‌کند که غایت آن به تأمین نیازهای مادی یا حفظ نظم اجتماعی محدود نیست، بلکه دستیابی به سعادت حقیقی و الهی انسان را دربرمی‌گیرد. در این منظومه، سیاست، اخلاق، معرفت و تربیت، ابعادی مرتبط از زندگی انسانی‌اند و فهم هریک بدون توجه به غایت کلی زندگی اجتماعی، ناقص، یعنی رسیدن به سعادت حقیقی و عقلانی و تحقق اهداف عالیه خلقت خواهد بود (see: Mahdi, 2001).

اهمیت این دیدگاه برای سیاست‌گذاری فرهنگی از آنجا ناشی می‌شود که فرهنگ در شکل‌گیری باورها، عادت‌ها، داوری‌ها، توانایی‌های عقلانی و مناسبات اجتماعی و بسترسازی برای تحقق

سعادت حقیقی بشر نقش دارد. همان‌گونه که بر اساس یافته‌های علمی از آثار فارابی می‌توان گفت فارابی فرهنگ را مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی مبتنی بر اصول انسانی و قوانین الهی می‌داند که بر رفتار انسان‌ها تأثیرگذار است. اگر جامعه سیاسی باید شرایط کمال انسانی را فراهم کند، آنگاه آموزش، هنر، زبان، روایت، دین و آموزه‌های وحیانی میراث فرهنگی نیز در تحلیل فلسفی غایات سیاست جایگاهی مهم می‌یابند.

بااین‌حال نباید از این پیوند نتیجه گرفت که فارابی نظریه‌ای مستقل و مدرن درباره سیاست‌گذاری فرهنگی تدوین کرده است. اصطلاح سیاست‌گذاری فرهنگی به‌معنای معاصر آن به ساختارهای نهادی، ابزارهای اجرایی و سازوکارهای تصمیم‌گیری جدید اشاره دارد که در زمان فارابی وجود نداشتند؛[1] ازاین‌رو پژوهش حاضر به‌دنبال کشف نظریه تاریخی با همین عنوان نیست، بلکه به‌دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که ظرفیت‌های فلسفه مدنی فارابی برای بازسازی چهارچوب هنجاری سیاست فرهنگی معاصر چگونه است؟

۱. پیشینه پژوهش

با بررسی پیشینه موضوع، مشخص شد که اگرچه مطالعات متعددی به تحلیل تک‌بُعدی مفاهیم سعادت، فضیلت، عقلانیت، مدینه فاضله در آثار فارابی پرداخته‌اند، ولی تلاشی نظام‌مند برای تبدیل این مبانی (غایت‌شناختی، معرفت‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی) به یک چهارچوب به‌منظور سیاست‌گذاری فرهنگی صورت نگرفته است. بیشتر پژوهش‌ها در سطح تبیین فلسفی باقی مانده‌اند و از مرحله «تبیین» به مرحله «کاربست» در حوزه سیاست‌گذاری نرسیده‌اند؛ ازاین‌رو پژوهش حاضر به‌دنبال آن است تا با استخراج این مبانی مبتنی بر فلسفه اجتماعی فارابی، چهارچوبی را ارائه دهد که بتواند به‌عنوان زیربنای فلسفی سیاست‌های فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد.

---

۱. اگرچه فارابی در کتاب **آراء أهل‌المدینة الفاضلة و مضادتها** (ص۱۱۸ـ۱۲۲) ویژگی‌هایی را برای رئیس اول مدینه فاضله ذکر می‌کند.

۲. مبانی نظری

۲ـ۱. مبنای نخست: غایت‌شناسی سیاسی و سعادت انسانی (سعادت به‌عنوان غایت زندگی اجتماعی)

سعادت از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفه فارابی است. در نظام فکری او زندگی انسانی را نمی‌توان صرفاً بر اساس لذت، ثروت، قدرت یا تأمین نیازهای مادی ارزیابی کرد. سعادت حقیقی با کمال انسانی و فعلیت‌یافتن توانایی‌های برتر انسان ارتباط دارد و جامعه سیاسی باید در فراهم‌کردن شرایط دستیابی به این غایت، نقش ایفا کند و به‌همین‌دلیل بر اندیشمندان است تا قله‌های سعادت و وصول انسان به غایت‌الغایات هستی را مد نظر قرار دهند.

در **تحصیل‌السعادة** (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۳)، مسئله شناخت راه‌های دستیابی به سعادت با معرفت و فضیلت پیوند می‌یابد، درحالی‌که در **آراء أهل مدینه فاضله** (ر.ک: همو، ۱۹۸۶)، این غایت در سطح جامعه سیاسی نیز بررسی می‌شود؛ درنتیجه سیاست در اندیشه فارابی فعالیتی غایت‌مند است؛ درحقیقت مطلوبیت نظم سیاسی نه‌فقط به توانایی آن در حفظ، بقا و امنیت، بلکه به نسبت آن با کمال انسانی وابسته است.

این رویکرد با برداشت‌های صرفاً ابزاری از سیاست تفاوت دارد. اگر کارآمدی حکومت تنها با شاخص‌های کمی چون رشد اقتصادی، یا افزایش ظرفیت اداری سنجیده شود، ممکن است پرسش از کیفیت زندگی انسانی و ارزش اخلاقی اهداف عمومی به حاشیه برود.

۲ـ۲. مبنای دوم: معرفت‌شناسی و عقلانیت در سیاست فرهنگی (نسبت معرفت و صلاحیت سیاسی)

عقل و معرفت عقلی در فلسفه فارابی نقشی محوری دارند. در نظریه مدینه فاضله، حاکم مطلوب صرفاً صاحب قدرت یا برخوردار از موقعیت اجتماعی نیست، بلکه باید از معرفت و توانایی لازم برای تشخیص غایت جامعه و هدایت آن برخوردار باشد. این ویژگی، پیوندی بنیادین میان معرفت‌شناسی و فلسفه سیاسی ایجاد می‌کند. تصمیم سیاسی مطلوب باید با شناخت واقعیت، فهم غایت و تشخیص راه‌های مناسب برای تحقق آن ارتباط داشته باشد؛ ازاین‌رو قدرت سیاسی هنگامی‌که از معرفت و حکمت جدا شود، ممکن است نتواند میان اهداف واقعی زندگی اجتماعی و منافع مقطعی تمایز بگذارد و او را از وصول عالیه اهداف انسانی دور سازد. در فلسفه فارابی ابزارهای معرفتی منحصر در حس تجربه نیست، بلکه از منابع عقلی متافیزیکی وحیانی

و آموزه‌های الهیاتی بهره می‌گیرد تا غایت جامعه را به جامعه مدنی خدامحور مبدل سازد.

۲-۳. مبنای سوم: فضیلت و مدینه فاضله (فضیلت به‌مثابه معیار ارزیابی نظم سیاسی)

مدینه فاضله در اندیشه فارابی جامعه‌ای است که همکاری اعضای آن درجهت سعادت حقیقی که همان برپایی جامعه عدالت‌محور بر اساس آموزه‌های وحیانی و تدوین برنامه برای تحقق اهداف عالیه خلقت انسان است، سامان یافته باشد. تمایز چنین جامعه‌ای با جوامع غیرفاضله صرفاً به ثروت، قدرت نظامی یا کارآمدی اداری مربوط نیست، بلکه به نوع غایت و کیفیت کنش‌هایی وابسته است که زندگی جمعی را هدایت می‌کنند.

در این الگو، فضیلت فردی و خیر اجتماعی به یکدیگر مرتبط‌اند. جامعه مطلوب باید شرایطی فراهم کند که اعضای آن بتوانند استعدادهای انسانی خود را پرورش دهند و کنش‌هایشان با غایت اخلاقی زندگی اجتماعی سازگار باشد؛ به‌همین‌دلیل سیاست در فلسفه فارابی با آموزش، تربیت و شکل‌گیری عادت‌های اجتماعی برای میل به اهداف عالیه انسانی ارتباط می‌یابد.

پژوهش‌های فلسفی درباره فارابی نشان داده‌اند که مفهوم مدینه فاضله در پیوند با تصوری خاص از نظم طبیعی، مراتب معرفت و صلاحیت حاکم فهمیده می‌شود؛ بنابراین نمی‌توان آن را صرفاً معادل یک جامعه برخوردار از رفاه یا توسعه‌یافتگی اقتصادی صرف دانست (Mahdi, 2001/ Halilović, 2024).

۲-۴. مبنای چهارم: انسان‌شناسی و علم انسانی (تخیل و تربیت در منظومه فلسفی فارابی)

از دیدگاه فارابی، انسان تنها وجود جسمانی مادی‌اش موردنظر نیست، بلکه بُعد تجردی و متافیزیکی انسان، هویت اصلی او را تشکیل می‌دهد. او دو بخش حکمت عملی و نظری را مکمل یکدیگر و حتی دو جزء یک علم واحد قلمداد می‌کند. فارابی آن علم را علم انسانی می‌داند (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۳).

ایشان جامع بین این دو را در کتاب **إحصاءالعلوم**، علم مدنی نامگذاری می‌کند. وی معتقد است فلسفه مدنی دو قسم است: نخست، آنکه در رابطه با افعال جمیله و اخلاقی که از آن افعال جمیله صادر می‌شود که نام آن را مناعت خلقیه می‌نامد. دوم، شامل بر معرفت اموری که اشیاء جمیله برای اهل اجتماع حاصل می‌شود که آن را فلسفه سیاسی نام می‌نهد (ر.ک: همو، ۱۳۸۱). ازنظر فارابی

برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای تربیت انسان باید بر محور هردو بُعد انسانی یعنی جسم و روح متمرکز شود و صد البته بُعد روحی و متافیزیکی را محور اصلی قرار می‌دهد و براین‌اساس معتقد است درصورتی‌که انسان به عقل نظری مسلح نشود، غایت تربیت محقق نخواهد شد. برنامه‌ریز باید هم عالم، حکیم و فاضل باشد و هم حریت داشته، از اعتدال ویژه راهبری اندیشه‌ای برخوردار باشند (ر.ک: همو، ۱۳۷۳).

باتوجه به ابعاد انسان‌شناختی ازمنظر فارابی، برای رسیدن به غایت تربیت انسانی بر اساس نوع فراگیران، باید از ابزارهای‌شناختی چون عقل و گاه قوه خیال برای تربیت متربی استفاده کرد؛ چراکه به‌نقل از امام صادق﵇: «**الناس معادن کمعادن‌الذهب والفضه**: مردم معادنی همچون معادن طلا و نقره‌اند» (کلینی، ۱۳۹۳، ج۸، ص۱۷۷/ صدوق، ۱۳۹۵، ج۴، ص۳۸/ مجلسی، ۱۳۸۵، ج۵۸، ص۶۵) و هر فردی را باید به‌تناسب اندیشه‌اش تحت تعلیم و تربیت قرار داد و گاه ضروری است از قوه خیال فرد برای تربیت استفاده کرد (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۳).

فارابی معتقد است در برنامه‌ریزی برای تعلیم و تربیت باید توجه کرد که در علم انسانی، از هدف آفرینش که نایل‌آمدن به کمال است، سخن عیان می‌آید و بعد از آن از خیرات و فضایل و نیکی‌هایی که در رسیدن به آن کمال نافع‌اند و هرآنچه مانع رسیدن به کمال است (همچون شرور و نقایص و گناهان) باید برای دفع آن برنامه داشت و این همان علم مدنی و علم‌الإجتماع است که هریک از شهروندان فطرتاً استعداد یافتن آن را دارند؛ چراکه بدون اجتماع به کمال نمی‌رسند (ر.ک: فارابی، ۱۴۱۳).

به‌جهت اهمیت بحث قوه خیال و مقوله تربیت در آثار فارابی و نیز دلالت‌های آن در سیاست‌گذاری فرهنگی، به‌صورت منفک در ذیل تفصیل داده می‌شود:

۳. تخیل و سازوکارهای معنابخشی فرهنگی

یکی از وجوه مهم اندیشه فارابی، توجه به نقش تخیل در انتقال و دریافت معناست. در تحلیل او، معرفت فلسفی و بیان دینی یا نمادین، ازحیث شیوه عرضه و دریافت معانی تفاوت دارند. مفاهیم انتزاعی و معقول می‌توانند در صورت‌های تصویری، تمثیلی و اقناعی بازنمایی شوند و ازاین‌راه در حیات جمعی حضور یابند.

در کتاب **الملة** (ر.ک: همو، ۱۹۶۸)، رابطه دین و سیاست در پیوند با هدایت اجتماعی بررسی

می‌شود. گرچه تفسیر این رابطه در پژوهش‌های معاصر محل اختلاف است. برخی پژوهشگران بر تقدم فلسفه در ساختار معرفتی فارابی تأکید می‌کنند؛ برخی دیگر پیچیدگی رابطه میان فلسفه، دین و اقتدار سیاسی را برجسته می‌سازند (see: Parens, 2006 / Siddiqi, 2018 / Steiris et al., 2019) و این نگرش ناشی از عدم دقت در آموزه‌های فلسفه فارابی است. او حصارهای مادیت صرف و نگرش ماتریالیستی را درنوردیده، افق پیش رو را تا بیکران هستی گشوده و برای وصول به آن اهداف عالیه درصدد برنامه‌ریزی برآمده و راهکار مناسب ارائه می‌نماید.

اهمیت این بحث برای سیاست‌گذاری فرهنگی آن است که ازیک‌سو زندگی فرهنگی نه‌فقط به حس و تجربه منحصر می‌شود و نه ازطریق استدلال انتزاعی شکل می‌گیرد. ازسوی‌دیگر روایت، هنر، آیین، زبان و حافظه تاریخی نیز در شکل‌گیری تصورات انسان از جهان و جامعه نقش دارند و صد البته خیال در اندیشه متافیزیکی فارابی به خیال مرسل و رهاشده اطلاق نمی‌شود، بلکه قوه خیالی موردنظر است که تحت قوه عاقله و فرمان او اهداف عالیه را به‌نحو تمثیل و تشبیه معقول به محسوس ارائه نماید تا ساکنان کوی خیال از آن بهره‌مند گردد و مخاطبان بیشتری را مورد خطاب قرار دهد.

۴. تربیت سازوکار تحقق سیاست

در اندیشه فارابی، جامعه سیاسی مطلوب صرفاً ازطریق تنظیم مناسبات حقوقی یا تأمین امنیت تحقق نمی‌یابد. آموزش، پرورش و شکل‌گیری توانایی‌های اخلاقی و معرفتی در سامان‌یابی زندگی اجتماعی اهمیت دارند.

این دیدگاه از پیوند میان کمال فردی و غایت جمعی ناشی می‌شود. اگر سعادت حقیقی نیازمند معرفت و فضیلت باشد، جامعه باید امکان پرورش آنها را فراهم کند؛ درنتیجه تربیت در فلسفه مدنی فارابی فعالیتی حاشیه‌ای نیست، بلکه بخشی از سازوکار تحقق غایت سیاسی به‌شمار می‌رود. البته فارابی در مدینه فاسقه برخی انسان‌ها را برای تحقق اهداف سیاسی علف‌های هرز (النوابت) و برخی را حیوان می‌داند که برخی از این حیوان‌صفت‌ها، قابلیت اهلی‌شدن را دارند و در خدمت مدینه فاضله قرار می‌گیرند و برخی از آن انسان‌های حیوان‌صفت وحشی می‌مانند که این گروه آخر برای تحقق غایات اجتماع سیاسی کاملاً مضرند (ر.ک: فارابی، ۱۹۶۴).

۵. سؤالات پژوهش

۵ـ۱. سؤال اصلی

ظرفیت فلسفه مدنی فارابی برای بازسازی چهارچوب هنجاری سیاست فرهنگی معاصرچیست؟

۵ـ۲. سؤالات فرعی

۱. مبانی غایت‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی فارابی چه جایگاهی در فلسفه مدنی او دارند؟

۲. این مبانی چه دلالت‌هایی درجهت سیاست‌گذاری فرهنگی فراهم می‌کنند؟

۳. چهارچوب هنجاری (پیشنهادی) برای سیاست‌گذاری فرهنگی با الهام از اندیشه سیاسی فارابی چیست؟

۶. روش پژوهش

پژوهش حاضر ازنظر هدف، توصیفی ـ تحلیلی و ازنظر روش، از نوع کیفی است. باتوجه به ماهیت نظری و مفهومی موضوع، تحقیق بر پایه روش کتابخانه‌ای استوار است. در تحقیق پیش رو، ازطریق تحلیل محتوای نظری و تلفیق مفاهیم، میان دو حوزه فلسفه سیاسی فارابی و سیاست‌گذاری فرهنگی پیوند برقرار شده است. ابزار اصلی گردآوری داده‌ها، بررسی متون دست‌اول و مقالات علمی ـ پژوهشی مرتبط و استخراج دلالت‌های سیاست‌گذارانه و طراحی یک چهارچوب (مفهومی) هنجاری است.

۷. یافته‌های پژوهش

۷ـ۱. دلالت مبنای نخست: غایت‌شناختی برای سیاست‌گذاری فرهنگی

بازسازی معاصر این مبنا، سیاست‌گذار فرهنگی را به پرسش از غایت نهایی برنامه‌های فرهنگی فرامی‌خواند؛ برای‌مثال افزایش تعداد مراکز فرهنگی، رشد فروش محصولات هنری یا گسترش دسترسی دیجیتال، به‌خودی‌خود نشان نمی‌دهد که توانایی‌های انسانی یا کیفیت مشارکت فرهنگی ارتقا یافته است.

ازاین‌منظر ارزیابی سیاست فرهنگی باید دست‌کم سه سطح را دربرگیرد:

۱. سطح دسترسی: آیا افراد و گروه‌های اجتماعی به فرصت‌ها و منابع فرهنگی برابر، با قرائت آرمان محور الهی، دسترسی دارند (توزیع عادلانه فرهنگی)؟

۲. سطح توانمندی: آیا این فرصت‌ها به گسترش دانش، برای وصول به غایت مدنیت اجتماعی بر پایه آموزه‌های عقلانی و وحیانی قدرت تفسیر، خلاقیت و توانایی کمک می‌کنند؟

۳. سطح پیامد اجتماعی: آیا سیاست‌های فرهنگی به بهبود کیفیت تعامل اجتماعی، شناخت متقابل و مشارکت معنادار منجر می‌شوند؟

این سه سطح، متغیرهای پیشنهادی و نه شاخص‌هایی که خود فارابی به زبان سیاست‌گذاری عمومی تدوین کرده باشد.

نکته تعیین‌کننده آن است که مفهوم سعادت در فلسفه فارابی محتوایی هنجاری و نسبتاً معیّن دارد و هدف او رسیدن به غایت خلقت جهان و کسب سعادت قصوی است.

۲-۷. دلالت مبنای دوم: از فضیلت سیاسی تا فضیلت فرهنگی

در سیاست‌گذاری فرهنگی معاصر، می‌توان از مفهوم فضیلت برای طرح این پرسش استفاده کرد که چه ویژگی‌هایی به غنای زندگی فرهنگی کمک می‌کنند. در این بازسازی، فضیلت فرهنگی به توانایی‌هایی مانند تفکر سنجیده، شناخت تاریخی، مسئولیت‌پذیری، قدرت گفت‌وگو و مواجهه انتقادی با میراث و آثار فرهنگی اشاره دارد. این تعریف، استنباطی معاصر است؛ زیرا مفهوم فضیلت در نظام فارابی درون ساختاراخلاقی و الهیاتی و متافیزیکی خاصی قرار دارد و نباید بدون توضیح با نظریه‌های جدید شهروندی یا تربیت فرهنگی یکسان تلقی شود.

بر اساس این بازسازی، سیاست فرهنگی می‌تواند به‌جای محدودشدن به تولید و توزیع محصولات، از فرصت‌هایی حمایت کند که ظرفیت‌های فرهنگی انسان را توسعه می‌دهند؛ ازجمله دسترسی به کتاب و هنر، آموزش تاریخی، فعالیت‌های خلاقانه و مواجهه با دیدگاه‌های متنوع. بااین‌حال فضیلت‌محوری بدون محور اصیل الهی و بدون درنظرگرفتن اهداف عالیه الهی که ممکن است یک خطر نظری نیز به‌همراه داشته باشد و ممکن است نهادهای سیاسی با دگراندیشه غربی و لیبرالی، خود را صاحب صلاحیت انحصاری برای تشخیص فرهنگ فضیلت‌مند بدانند؛ آن‌گونه که جهان غرب غالباً بر این قرائت استوارند. در چنین شرایطی،

سیاست فرهنگی به سازوکاری برای حذف یا محدودکردن آثار ناسازگار با ارزش‌های رسمی با قرائت سکولار تبدیل می‌شود.

۳ـ۷. دلالت مبنای سوم: قرائت معاصر عقلانیت به سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد

در سطح سیاست‌گذاری فرهنگی، می‌توان از این مبنا، ضرورت توجه به دانش معتبر، تحلیل پیامدها و ارزیابی مستمر را استنتاج کرد. این استنتاج به‌معنای یکسان‌گرفتن حکمت فلسفی فارابی با روش‌های تجربی علوم اجتماعی نیست، بلکه بیانگر یک اصل کلی است: تصمیم عمومی باید دلایل قابل بررسی و متناسب با اهداف بلند تشکیل اجتماع و وصول به سعادت و لذت عقلانی و فوق عقلانی داشته باشد. این اصل در سه حوزه کاربرد دارد:

نخست، شناخت مسئله فرهنگی بر پایه اندیشه متافیزیکی فارابی: سیاست‌گذار باید پیش از طراحی برنامه، مسئله موردنظر را به‌درستی شناسایی و تعریف کند. ازنظر تکنیکی، صورت‌بندی مسئله فرهنگی یکی از عوامل اساسی موفقیت سیاست‌های فرهنگی است (ر.ک: اشتریان، ۱۳۹۰)؛ برای‌مثال پایین‌بودن میزان مشارکت فرهنگی ممکن است ناشی از کمبود زیرساخت، هزینه‌های اقتصادی، موانع جغرافیایی، بی‌اعتمادی نهادی یا نامتناسب‌بودن برنامه‌ها با نیازهای مخاطبان باشد. همچنین انتخاب ابزار (ر.ک: قلی‌پور، ۱۳۹۱) بدون تشخیص مسئله، احتمال شکست سیاست را افزایش می‌دهد.

دوم، تفکیک خروجی از پیامد (برونداد یا اثر): برگزاری تعداد زیادی رویداد فرهنگی یک خروجی اجرایی است، اما افزایش دانش، گسترش مشارکت یا تقویت توانایی تحلیل، پیامدهایی‌اند که باید جداگانه ارزیابی شوند.

سوم، امکان اصلاح سیاست: اگر ارزیابی نشان دهد که برنامه‌ای به اهداف اعلام‌شده نرسیده، سیاست‌گذار باید امکان تغییر ابزارها یا بازتعریف اهداف را داشته باشد. این اصل با تأکید بر ضرورت سنجش عقلانی نسبت میان وسیله و غایت سازگار است؛ بدین‌صورت‌که بر پایه آموزه‌های متافیزیکی وحیانی و درعین‌حال با استفاده از تجارب صحیح بشری، درصدد روزآمدی و کارایی تلاش نموده و با پیش‌فرض ماتریالیستی و پوزیویستی راه پیشرفت به‌سوی سعادت را نبندند.

۷-۴. دلالت مبنای چهارم: علم انسانی (تخیل و سازوکارهای معنابخشی فرهنگی)

از این مبنا می‌توان سه دلالت نظری استخراج کرد:

نخست، سیاست فرهنگی باید نقش صورت‌های نمادین و زیبایی‌شناختی را در زندگی اجتماعی بر پایه آموزه‌های وحیانی و عقلانی به‌رسمیت بشناسد. ادبیات، سینما، موسیقی، نمایش و هنرهای تجسمی صرفاً محصولات قابل مصرف نیستند، بلکه می‌توانند تجربه‌های انسانی را بازنمایی کنند و امکان فهم مسائل اجتماعی را گسترش دهند.

دوم، انتقال ارزش‌ها را باید با زیست‌بوم فرهنگی و بر پایه آموزه‌های وحیانی همراه ساخت و درعین‌حال که از تجارب دیگران استفاده می‌شود، مرعوب تبلیغات گسترده ضدفرهنگی غرب قرار نگرفت. اگر هدف سیاست فرهنگی تقویت فهم و داوری باشد، باید برای تفسیر، گفت‌وگو و دریافت‌های متفاوت مخاطبان فرصت فراهم شود.

سوم، سیاست‌گذار باید افراد جامعه را با برنامه عقلانی و وحیانی به اهداف بلند هستی رسانده، مانع از تسلط لابی‌های عظیم سرمایه‌داری و استعماری بر فرهنگ و سیاست گردد.

حاصل اینکه برداشت معاصر از نقش تخیل در اندیشه فارابی باید هم به قدرت معنابخش فرهنگ توجه کند و هم ابعاد الهیاتی و وصول به اهداف عالیه را مورد توجه قرار دهد.

۸. نقش نهادهای فرهنگی (تربیتی)

با بازسازی این مبنا می‌توان برای نهادهایی مانند مدرسه، دانشگاه، کتابخانه، موزه، رسانه و مراکز هنری نقشی فراتر از ارائه خدمات فرهنگی تعریف کرد. این نهادها می‌توانند فرصت‌هایی برای شناخت میراث، توسعه خلاقیت، یادگیری مادام‌العمر و مشارکت در زندگی اجتماعی و آشنایی با اهداف عالیه انسانی و وصول به مدینه فاضله فارابی را فراهم آورند. بااین‌حال تفاوت مهمی میان تربیت به‌معنای انتقال یک‌طرفه ارزش‌های رسمی قدرت‌های بزرگ در غالب فرهنگ و سیاست و تربیت به‌معنای توانمندسازی معنویت گرا بر پایه آموزه‌های وحیانی وجود دارد. در برداشت نخست، فرد عمدتاً دریافت‌کننده محتوایی است که از پیش تعیین شده است، اما در برداشت دوم، هدف آن است که فرد توانایی فهم، ارزیابی و تفسیر مستقل بر پایه معرفت صحیح الهی پیدا کند؛ بنابراین الهام‌گیری از فارابی در این حوزه باید بر اهمیت تربیت و رشد

انسانی بر اساس حقایق الهی و رساندن انسان به کعبه مقصود سعادت معنوی تأکید کند.

۹. نسبت وحدت اجتماعی و تکثر فرهنگی

یکی از دشوارترین مسائل در بازخوانی فارابی برای سیاست‌گذاری فرهنگی معاصر، نسبت میان خیر مشترک و تفاوت‌های فرهنگی است. مدینه فاضله بر نوعی هماهنگی در غایت و همکاری اجتماعی استوار است که درصورت توجه به عوامل فضیلت‌ساز، انسان را به حقیقت اصیل خویش و حقایق عالیه و همچنین حقانیت راه وصول آشنا می‌سازد. بااین‌حال جوامع امروز از تنوع گسترده‌ای در باورها، زبان‌ها، سنّت‌ها و سبک‌های زندگی برخوردارند. می‌توان از غایت مشترک اجتماعی مبتنی بر آموزه‌های عقلانی و وحیانی دفاع کرد، بدون آنکه تنوع فرهنگی به‌عنوان مانعی برای انسجام جامعه تلقی شود.

در بازسازی فلسفه مدنی فارابی برای جامعه امروز و اهداف مشترک سیاست فرهنگی، نفی تفکر انحصارطلبانه غربی و سایه سنگین لیبرالیسم فرهنگی مبتنی بر نگرش ماتریالیستی و اومانیستی یکی از مؤلفه‌های محوری است. اهدافی چون دسترسی به منابع فرهنگی بر پایه اصل عدالت محوری، حفظ و مطالعه میراث تاریخی، توسعه توانایی‌های شناختی، حمایت از آفرینش هنری و فراهم‌کردن فرصت گفت‌وگو الزاماً به یکسان‌سازی باورها یا سلیقه‌های فرهنگی نیاز ندارد. ازاین‌منظر غایت مشترک را می‌توان نه به‌عنوان مجموعه‌ای از نتایج فرهنگی که همه افراد باید به آنها برسند، بلکه به‌عنوان مجموعه‌ای از شرایط عمومی برای رشد انسانی و مشارکت اجتماعی مبتنی بر سعادت الهی بازتفسیر کرد.

۱۰. بازتعریف الگوی فارابی در عرصه سیاست‌گذاری فرهنگی و خطرات پیش رو

۱ـ۱۰. قیم‌مآبی سیاست‌مداران فرهنگ‌نما

در نظریه مدینه فاضله، حاکم فاضل از صلاحیت معرفتی و اخلاقی ممتاز برخوردار است و این نگرش می‌تواند فضای سنگین حاکم بر جوامع غربی با الگوی ویژه استعماری خود را به نیکی به‌چالش کشیده و قدرت‌های بزرگ و سرمایه داری حاکم بر برنامه‌های فرهنگی جوامع را به هماوردی بکشاند.

۱۰-۲. اختلاف در تعریف سعادت

در فلسفه فارابی، سعادت حقیقی جایگاهی عینی در ساختار اخلاقی و معرفتی و معیارهای سعادت و معنویت انسان با سرمایه عقلانیت الهی دارد. درعین‌حال ازمنظر آموزه‌های غالب بر جوامع امروزی، افراد جامعه به‌شدت تحت تأثیر نگرش ماتریالیستی و اومانیستی و لیبرالیستی بوده، رسانه و ابزارهای آن به‌جای انسان فکر می‌کنند و با تحمیل جنگ شناختی، افراد را در عرصه فرهنگ مغلوب می‌سازد. این عرصه، کانون مقابله اندیشمندان باتوجه به اصل فضیلت‌محوری آراء مدینه فاضله فارابی است.

۱۰-۳. استقلال نسبی فرهنگ و هنر

اگر فعالیت‌های فرهنگی صرفاً بر اساس سازگاری با اهداف رسمی نهادهای فرهنگی و بین‌المللی ارزیابی شوند، ممکن است آثار انتقادی، تجربه‌های اهالی ادیان الهی و منتقدان و صاحبان فرهنگ اصیل انسانی از حمایت فرهنگی محروم بمانند؛ آن‌گونه که فستیوال‌ها و جایزه‌های جهانی اسکار و امثال آن این‌گونه جهت‌گیری دارند.

۱۱. چهارچوب هنجاری برای سیاست‌گذاری فرهنگی

بر اساس تحلیل پیشین، می‌توان چهارچوبی هنجاری برای سیاست‌گذاری فرهنگی با الهام از فارابی پیشنهاد کرد:

مبنای فلسفی دلالت سیاست فرهنگی	معیار پیشنهادی ارزیابی
سعادت و کمال انسانی	تعریف اهداف بلندمدت انسانی؛ رشد فرهنگی بر پایه متافیزیک فارابی
فضیلت و خیر عمومی	توجه به کیفیت اخلاقی روابط اجتماعی؛ فرصت‌های گفت‌وگو و مشارکت مسئولانه بر پایه آموزه‌های عقلانی و حقیقت محور
عقل و معرفت حداکثری شامل آموزه‌های وحیانی	سیاست فرهنگی مبتنی بر شواهد؛ کیفیت پژوهش، ارزیابی و اصلاح برنامه‌ها بر اساس اهداف عالیه انسانی، الهی
تخیل و نمادپردازی	حمایت از هنر و روایت‌های فرهنگی؛ تنوع آثار، دسترسی و امکان آفرینش آثار برای کشاندن حقایق معقول به عرصه محسوس برای استفاده اهالی کوی خیال و

مبنای فلسفی دلالت سیاست فرهنگی	معیار پیشنهادی ارزیابی
	حس از آموزه‌های بلند الهی
تربیت و یادگیری	تقویت نهادهای آموزش فرهنگ؛ فرصت‌های یادگیری و سواد فرهنگی مبتنی بر عقلانیت وحیانی
همکاری اجتماعی	گسترش دسترسی و مشارکت؛ میزان برخورداری گروه‌های مختلف بدون کنترل کارتل‌ها و تراست‌های اقتصادی حاکم بر فرهنگ
نقد اقتدار سیاسی	مقابله با سلطه لابی‌های مغرب زمین بر سیاست و فرهنگ جهانی و ایجاد بستری مناسب برای اعتراض به این نوع نگرش‌های سلطه جویانه

این چهارچوب نشان می‌دهد که سیاست فرهنگی الهام‌گرفته از فارابی و متافیزیک آن می‌تواند در پیوند میان غایت انسانی و کیفیت نهادی تعریف شود.

نتیجه

هدف پژوهش حاضر، بازخوانی مبانی فلسفی فارابی برای سیاست‌گذاری فرهنگی است. بررسی آثار اصلی ایشان نشان می‌دهد که مفاهیم بنیادینی همچون سعادت، فضیلت، معرفت، تخیل و تربیت، هسته مرکزی در فهم رابطه میان فرد، جامعه و سیاست را تشکیل می‌دهند. ازمنظر فارابی، سیاست را نمی‌توان صرفاً به اداره امور عمومی یا حفظ نظم اجتماعی تقلیل داد، بلکه سیاست باید با هدایت بشر به‌سوی کمال انسانی و تحقق اهداف عالیه الهی گره بخورد. ازاین‌منظر فرهنگ به‌دلیل نقش محوری در شکل‌گیری معرفت، باورها، عادات و روابط اجتماعی، جایگاهی راهبردی در تحلیل غایات سیاست فرهنگی می‌یابد. گفتنی است این بازسازی مفاهیم و دلالت‌ها به‌معنای وجود یک نظریه مدوّن به‌منظور سیاست‌گذاری فرهنگی در آثار فارابی نیست، بلکه نتایج تفسیر و بازسازی مفاهیم آن در زمینه‌ای تاریخی و نهادی متفاوت‌اند.

مفهوم سعادت در اندیشه فارابی، بر ضرورت وجود یک «نظریه فرهنگی» برای سیاست‌گذاری تأکید دارد؛ چراکه گزینه‌ها و راهکارهای سیاست‌گذاری همواره از دل نظریه‌ها استخراج می‌شوند. سیاست‌گذاری فرهنگی می‌تواند در سطوح گوناگون از تئوری‌های کلان ــ مانند رویکردهای

عقلانی، هنجاری و گفتمانی ـ تا تئوری‌های خُرد (موردی و حوزه ـ محور) بررسی شود. هرچه سطح تئوری‌پردازی در حوزه فرهنگ گسترده‌تر باشد، ابعاد وسیع‌تری از سیاست‌گذاری را پوشش می‌دهد. بااین‌حال یک چالش بنیادین، ضرورت «پیوستگی و هماهنگی» میان سطوح گوناگون است؛ نمی‌توان در سطح کلان، تئوری‌هایی هنجاری و ارزشی را مبنا قرار داد، اما در مقام عمل، مدل کاربردی سیاست‌گذاری را صرفاً تحت سیطره عقلانیت اقتصادی قرار داد. سیاست‌گذاری فرهنگی نباید از اهداف عالیه خلقت منسلخ شود، بلکه پیوند میان «فضیلت» و «سیاست» اجازه می‌دهد تا کیفیت روابط اجتماعی، مسئولیت‌پذیری و رشد توانایی‌های انسانی در کنار اهداف اجرایی، درجهت وصول به مقاصد بلند الهیاتی بشر بررسی شوند.

در عصر حاضر نیز سیاست‌گذاری فرهنگی باید با ملاحظات انتقادیِ مربوط به «محدودیت‌های قدرت سیاسی» و «تکثر ارزش‌ها» مورد تأمل و بازاندیشی قرار گیرد. غایت‌مندی اخلاقی سیاست فرهنگی مستلزم حفظ استقلال نسبیِ آفرینش هنری و مقاومت در برابر سلطه لابی‌های مخوف و قدرت‌های بزرگ جهانی است که با اعمال فشار و تطمیع، فضای تنفس را از انسان‌های آزاده و سالکان طریق حق سلب کرده‌اند. سیاست‌گذار فرهنگی نباید مرعوب تبلیغات و ابزارهای سلطه‌جویانه قدرت‌های بزرگ گردد یا از ترس حذف‌شدن، به تسلیم در برابر «غرب‌زدگی فرهنگی» تن دهد.

نقش معرفت و تخیل در اندیشه فارابی، بر ضرورت توجه همزمان به استدلال، دانش و صورت‌های نمادین فرهنگ تأکید دارد؛ ازاین‌رو سیاست فرهنگی نباید تنها با شاخص‌های کمّی یا پیام‌های رسمی تعریف شود، بلکه باید باتوجه به اهمیت معنویت و امور وحیانی، معنابخش باشد.

درمجموع مهم‌ترین ظرفیت معاصر فلسفه سیاسی فارابی برای سیاست‌گذاری فرهنگی، ارائه چهارچوبی برای پرسش‌گری درباره غایات فرهنگ، کیفیت زندگی اجتماعی و نسبت میان معرفت، فضیلت، قدرت و سلوک إلی‌اللّه است. سهم نظری پژوهش حاضر در صورت‌بندی یک رابطه سه‌جانبه خلاصه می‌شود: «تلاش برای تحقق غایت انسانی»، «شکل‌گیری جامعه مدنی برای وصول إلی‌اللّه» و «توانمندسازی فرهنگی برای مقابله با اقتدار نهادهای رسمی و قدرت‌های اقتصادی ـ سیاسی جهانی». اندیشه فارابی در تحقیق پیش رو، نه به‌عنوان مجموعه‌ای از

توصیه‌های اخلاقی برای مدیران، بلکه به‌عنوان چهارچوبی برای بازاندیشی در مبانی هنجاری سیاست‌گذاری ارائه شده است. این رویکرد می‌تواند نقطه آغاز پژوهش‌های آتی درباره طراحی سیاست‌های فرهنگی مبتنی بر رشد انسانی، مشارکت عمومی و ارزیابی هنجاری بر پایه آموزه‌های متافیزیکی فارابی باشد.

منابع

۱. ابن‌بابویه، محمدبن‌علی؛ من لایحضره‌الفقیه؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۹۵.
۲. اشتریان، کیومرث؛ مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی؛ تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۹۰.
۳. فارابی، ابونصر محمدبن‌محمد؛ إحصاءالعلوم؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی (آموزش انقلاب اسلامی)، ۱۳۸۱.
۴. فارابی، ابونصر محمدبن‌محمد؛ السیاست‌المدنیة؛ به‌کوشش فوزی متری‌نجار؛ بیروت: المطبعة الکاثولیکیه، ۱۹۶۴م.
۵. فارابی، ابونصر محمدبن‌محمد؛ الملة؛ تصحیح و ترجمه محسن مهدی؛ بیروت: دارالمشرق، ۱۹۶۸م.
۶. فارابی، ابونصر محمدبن‌محمد؛ آراء أهل‌المدینة الفاضلة؛ بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶م.
۷. فارابی، ابونصر محمدبن‌محمد؛ تحصیل‌السعادة؛ تحقیق جعفر آل‌یاسین؛ بیروت: دارالمناهل، ۱۴۱۳ق.
۸. قلی پور، رحمت‌اللّه؛ تصمیم‌گیری سازمانی و خط‌مشی‌گذاری عمومی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۷.
۹. کلینی، محمدبن‌یعقوب؛ اصول کافی؛ ترجمه حسین استادولی؛ تهران: دارالثقلین، ۱۳۹۳.
۱۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالأنوار؛ تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۵.

11. Halilović, A. *Authority in Farabi's Utopia (Virtuous City).* Arhe 39, pp.331–349, https://doi.org/10.19090/arhe.2023.39.331-349, 2024.
12. Mahdi, M. S. Alfarabi and the Foundation of Islamic Political Philosophy: Essays in Interpretation. University of Chicago Press, 2021.
13. Siddiqi, A. A. *Political Rationalism and the Theological Alternative in Alfarabi's Book of Religion;* The Review of Politics, 80 (4), 2018, pp.625–648; https://doi.org/10.1017/S0034670518000529.

14. Steiris, G., Nurysheva, G., & Konayeva, G. *Al ـ Farabi on the Interdependence of Religion and Politics. Journal of Philosophy Culture and Political Science;* 69 (3), 2019, pp.117–126. https://doi.org/10.26577/jpcp.2019.v69.i3.013.